

تاریخ گذاری حدیث خیر القرون و بررسی اعتبار سندی و دلای آن

حمید محمدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۳

چکیده

یکی از روش های تحلیل اسناد روایات، شناسایی «حلقه مشترک» احادیث است که در تعیین تاریخچه خاستگاه روایات کاربرد دارد. این پژوهش با به کارگیری این روش، روایت «خیر القرون» را مورد بازبینی قرار می دهد؛ روایتی که در منابع اهل سنت، نقشی اساسی در اثبات عدالت صحابه، تابعین و تابع تابعین ایفا می کند. بررسی سندی نشان می دهد که حلقه مشترک اصلی این روایت، ابراهیم بن یزید نخعی (متوفای ۹۶ق) است. اگرچه وی در منابع رجالی توثیق شده است، اما به «کثرت ارسال» مشهور بوده و اتصال سندی وی به عبیده بن عمرو محل تأمل است. همچنین، دو طریق دیگر این روایت به دلیل وجود راویان ضعیف، از اعتبار لازم برخوردار نیستند. در ادامه، متن روایت از چهار منظر مورد تحلیل قرار می گیرد: بررسی معنایی واژگان، تعارض با نص صریح قرآن، ناسازگاری با سایر روایات و عدم انطباق با واقعیت های تاریخی. بر این اساس، استناد به این حدیث برای اثبات عدالت تمامی افراد در سه قرن نخست هجری، از منظر سندی و دلالت، ناتمام ارزیابی می شود.

واژگان کلیدی: خیر القرون، عدالت صحابه، ابراهیم بن یزید، حلقه مشترک، تاریخ گذاری.

۱. دانش آموخته دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد؛ پژوهشگر مؤسسه آموزش عالی ائمه اطهار (علیهم السلام)، قم، ایران. hamid387387@gmail.com

مقدمه

در تحلیل میراث حدیثی، یکی از روش‌های رایج برای تعیین خاستگاه زمانی یک روایت، شناسایی «حلقه مشترک» اسناد آن است. این حلقه، نقطه‌ای در زنجیره سند است که در آن، چندین طریق روایت به یک راوی واحد، معمولاً از طبقات تابعین یا صحابه صغیر، می‌پیوندند. شناسایی این راوی مشترک، امکان تاریخ‌گذاری تقریبی روایت را فراهم می‌آورد (آقایی، تاریخ و تمدن اسلامی، «حلقه مشترک و پیوند آن با اصطلاحات حدیثی»: ۶۰/۱۵). حدیث «خیر القرون» با متن «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» (بخاری، ۱۴۱۰ق: ۳۶۳/۴)، نمونه‌ای از روایاتی است که از ساختار مذکور بهره می‌برد. اهل سنت از این حدیث به منظور اثبات عدالت صحابه، تابعین و تابع تابعین استفاده کرده‌اند. بر اساس این تفسیر، تمامی این گروه‌ها عادل تلقی شده و سخنانشان حجت شمرده می‌شود؛ به گونه‌ای که برخی فقیهان، از جمله سرخسی (م. ۴۸۳ق)، انکار این اصل را مستوجب مجازات قتل دانسته‌اند (سرخسی، ۱۴۱۴ق: ۳۵۲/۱). از این رو، نقد سندی و دلالتی این حدیث، تأثیر مستقیمی بر مبانی نظریه «عدالت صحابه» خواهد داشت. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش ترکیبی «تحلیل شبکه اسناد» با هدف شناسایی حلقه مشترک و «تحلیل متن تاریخی» که شامل معناشناسی، بررسی تعارض با قرآن، سایر روایات و واقعیت‌های تاریخی است، به بررسی این روایت می‌پردازد. نوآوری این مقاله در به کارگیری روش حلقه مشترک برای تاریخ‌گذاری روایت و ارائه نقدی منسجم بر دلالت‌های آن، با اتکا بر منابع هر دو گروه (شیعه و سنی)، و با تأکید ویژه بر منابع اهل سنت، متبلور می‌شود.

۱. پیشینه پژوهش

تنها اثر منتشر شده در این خصوص، مقاله‌ای با عنوان «بررسی دلالت حدیث خیر القرون در حجیت فهم سلف» است که به قلم علی ملاموسی میبیدی و مسلم محمدی در مجله «سلفی‌پژوهی» (سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۶ش) به چاپ رسیده است. نویسندگان این مقاله، با استناد به منابع نقل حدیث، روایت مذکور را «مسلم‌الصدور»

دانسته‌اند. هدف اصلی آنان در این پژوهش، نقد ادعای سلفی‌ها مبنی بر لزوم تفسیر متون دینی بر اساس فهم سلف است. پژوهش حاضر، نخستین تلاش مستقل در جهت تاریخ‌گذاری حلقه مشترک این روایت و ارائه نقدی همزمان بر سند و متن آن محسوب می‌شود.

۲. روش تحقیق

بررسی روایت «خیرالقرون» در این پژوهش از سه بُعد سند، متن و محتوا صورت می‌گیرد که هر یک در ارزیابی اعتبار روایت، مکمل دیگری است. تحلیل «سند» با هدف شناسایی زنجیره راویان و تعیین «حلقه مشترک» انجام می‌شود که امکان تاریخ‌گذاری تقریبی خاستگاه روایت را فراهم می‌آورد. تحلیل «متن» به درک لایه‌های زبانی و مفهومی روایت در بستر تاریخی آن یاری می‌رساند و سازگاری ساختار و واژگان آن را با دوره زمانی ادعا شده می‌سنجد. در نهایت، تحلیل «محتوا» از طریق سنجش مضمون روایت در قیاس با قرآن، سایر احادیث و واقعیت‌های تاریخی، اعتبار و معقولیت آن را روشن می‌سازد. این سه رویکرد در تعامل با یکدیگر، ارزیابی دقیق‌تر و جامع‌تری از روایت را میسر می‌سازند.

۳. تحلیل سند و تاریخ‌گذاری با روش حلقه مشترک

این روایت از طریق «ابراهیم بن یزید» نقل شده است. با این حال، برای آن دو طریق دیگر نیز ذکر شده که به دلیل حضور راویان ضعیف در سلسله اسنادشان، از اعتبار کافی برخوردار نیستند. از این رو، پیش از پرداختن به بررسی این نقل‌ها، لازم است راوی اصلی حدیث، یعنی ابراهیم بن یزید، به صورت اجمالی معرفی و جایگاه رجالی او تبیین شود.

۳-۱. معرفی راوی اصلی: ابراهیم بن یزید نخعی

«ابراهیم بن یزید بن قیس کوفی» از صغار تابعین به شمار می‌آید و در سن ۴۹ یا ۵۰ سالگی، در سال ۹۶ قمری درگذشته است (ابن حجر، ۱۴۰۶ق: ۹۵). وی عایشه، همسر

پیامبر ﷺ را ملاقات کرده، اما از او روایتی نقل نکرده است (نووی، بی تا: ۱۴۲). از نظر جایگاه علمی، او در شمار فقهای کوفه دانسته شده است. همچنین گزارش شده است که هرگاه به دیدار امیران می رفت، از آنان درخواست عطایا می کرد (ذهبی، ۱۴۱۹ق: ۵۹/۱). از حیث توصیف رجالی، ابراهیم بن یزید فردی موثق و مورد اعتماد معرفی شده است. با این حال، نکته قابل توجه درباره او، شهرتش به «کثرت ارسال در اسناد روایات» است (ابن حجر، ۱۴۰۶ق: ۹۵) و نقل مستقیم روایات از صحابه می تواند مؤید این ویژگی باشد. با وجود این، بنا بر گزارش ها، وی از هیچ یک از صحابه روایتی اخذ نکرده است (نووی، بی تا: ۱۴۲).

بر این اساس، هرچند شخصیت او در منابع رجالی مورد وثوق ارزیابی شده است، کثرت ارسال در روایاتش موجب می شود که در پذیرش احادیث منقول از وی، احتیاط لازم مدنظر قرار گیرد.

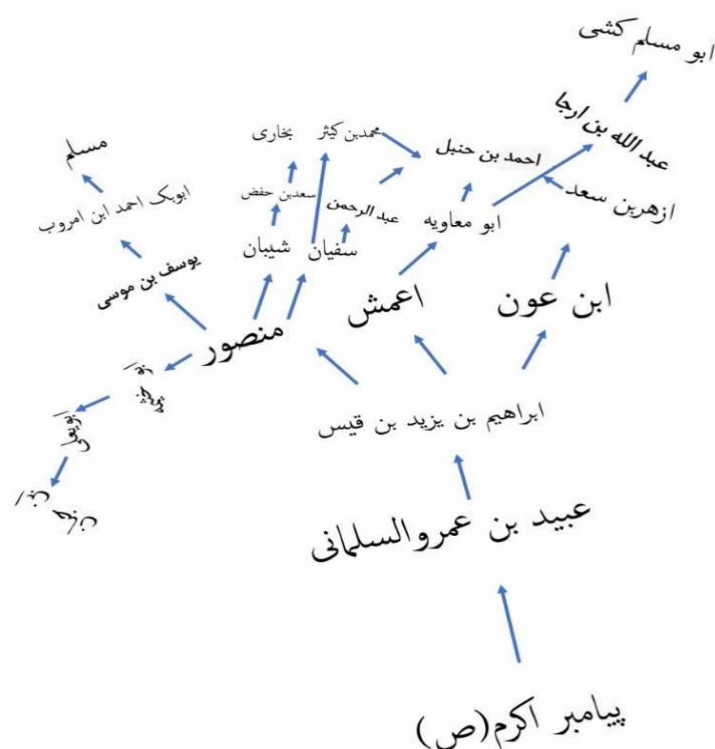
۲-۳. شبکه اسناد روایت

این روایت در منابع روایی اهل سنت از سه طریق نقل شده است. در این نوشتار، این سه طریق بررسی می شود تا میزان صحت و اعتبار این روایات روشن گردد.

۱-۲-۳. طریق اول (اصلی و مشهور)

این روایت از طریق محمد بن کثیر ← سفیان ثوری ← منصور بن معتمر ← ابراهیم بن یزید ← عبیده بن عمرو ← عبدالله بن مسعود ← پیامبر ﷺ نقل شده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»؛ بهترین مردم، مردم زمان من هستند، سپس کسانی که پس از آنان می آیند و آنگاه کسانی که پس از آن گروه خواهند آمد» (بخاری، ۴۱۰ق: ۳۶۳/۴).

این سند از جمله اسنادی است که بیش از دیگر طرق در منابع روایی اهل سنت بازنشر شده است. روایت یادشده به پیامبر اکرم ﷺ منسوب شده و یکی از راه های ارزیابی اعتبار آن، تحلیل شبکه ای اسناد روایت است.



در این روایت سه سطح قابل بررسی است؛ زیرا در هر یک، ملاکی برای تاریخ‌گذاری قابل طرح است:

الف) فرض انتساب جعل به صاحبان کتب متقدم

اگر ملاک تاریخ‌گذاری، زمان تألیف کتب متقدم در نظر گرفته شود، باید احتمال داده شود که این روایت از سوی مؤلفانی چون احمد بن حنبل، محمد بن کثیر، بخاری و مسلم جعل شده باشد. با این حال، هیچ‌یک از این نویسندگان از دیگری اقتباس نکرده و هر یک طرق مستقلی برای نقل روایت ارائه کرده‌اند. از این رو، دخالت آنان در جعل روایت بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا هر کدام مسیر مستقلی در نقل آن ذکر کرده‌اند.

ب) فرض شکل‌گیری سند در طبقه تابع تابعان

اگر فرض شود که اسناد روایت در طبقه تابع تابعان - که در این ساختار به عنوان «حلقه

مشترک فرعی» شناخته می‌شوند - پدید آمده باشد، تنها سه تن قابل بررسی‌اند: عبدالله بن عون، سلیمان بن مهران اعمش و منصور بن معتمر. در این صورت، باید ارزیابی شود که آیا جعل روایت از سوی هر یک از این افراد محتمل است یا خیر.

منصور بن معتمر از حافظان و بزرگان به شمار آمده و در شرح حال او نکته‌ای دال بر تدلیس یا جعل گزارش نشده است (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۵/۴۰۲). عبدالله بن عون نیز از بزرگان و دارای منزلت ویژه نزد اهل سنت بوده است؛ به گونه‌ای که عجلای او را در شمار ثقات دانسته و نقل شده است که اهل بصره به چهار تن افتخار می‌کردند که یکی از آنان عبدالله بن عون بود. ابن مبارک نیز او را برتر از دیگرانی دانسته که برای وی توصیف شده بودند (نوری، ۱۴۱۲ق: ۷/۲). سلیمان بن مهران اعمش، مشهور به شیخ الاسلام، نزد رجالیان اهل سنت مورد وثوق بوده است؛ هرچند به تدلیس نیز شهرت داشته است (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۶/۲۲۶). با این حال، تدلیس با جعل حدیث تفاوت دارد. با توجه به توصیفات رجالی این طبقه، انتساب جعل حدیث به آنان نیز بعید می‌نماید.

ج) شناسایی حلقه مشترک در طبقه تابعین

چنان‌که از شبکه اسناد برمی‌آید، «ابراهیم بن یزید» نقطه اشتراک همه طرق معتبر است؛ از این رو، حلقه مشترک روایت محسوب می‌شود. وی تنها راوی این حدیث است که سندی متصل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارائه می‌دهد. بر این اساس، روایت از طریق او به شاگردانش منتقل شده و آنان نیز به نوبه خود آن را به شاگردان خویش گزارش کرده‌اند. به بیان دیگر، ابراهیم بن یزید از قدیمی‌ترین راویان این شبکه است که از طریق او، شبکه اسناد همچون چتری گسترش یافته و به ابن عون، اعمش و منصور و سپس از طریق آنان به دیگران انتقال یافته و در نهایت در جوامع روایی ثبت شده است. در این میان، این پرسش مطرح می‌شود که چرا روایت تا زمان ابراهیم بن یزید به صورت منفرد نقل شده است؛ در حالی که با توجه به فضای حدیثی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، انتظار می‌رود شمار بیشتری از صحابه آن را نقل کرده باشند. انحصار نقل به یک راوی - آن هم ابراهیم بن یزید با واسطه عبیده - در حالی است که متن روایت با خطاب عام به

صحابه بیان شده است: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي...». انتظار می‌رفت جمعی از صحابه آن را شنیده و نقل کنند، اما روایت جز از این طریق گزارش نشده است. اشکال دیگری که در این زمینه مطرح است، احتمال ارسال خفی یا ضعف در اتصال سند است؛ زیرا هرچند ابراهیم از نظر سنی امکان درک عبیده را داشته، تصریح رجالیان به «کثرت ارسال» او (علائی، ۱۴۰۷ق: ۱۳/۱۴۱) و فقدان تصریح به سماع، احتمال ارسال را تقویت می‌کند.

۳-۲-۲. طریق دوم (منفرد)

این روایت از طریق محمد بن بشار ← ابوداود طیالسی ← حماد بن یزید (که رجال‌شناسان او را ضعیف دانسته‌اند) ← معاویه بن قره ← کهمس هلالی ← عمر بن خطاب ← پیامبر ﷺ نقل شده است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: نَا أَبُو دَاوُدَ، قَالَ: نَا حَمَّادُ بْنُ يَزِيدَ، بَصْرِيُّ رَوَى عَنْهُ جَمَاعَةٌ، قَالَ: نَا مُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ، عَنْ كَهْمَسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي الَّذِي أَنَا مِنْهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَنْشَأُ أَقْوَامٌ يَقْشَوُ فِيهِمُ السَّمَنُ يَشْهَدُونَ وَلَا يُشْتَشْهَدُونَ، وَلَهُمْ لَغَطٌ فِي أَسْوَاقِهِمْ» (بزار، ۱۴۳۰ق: ۱/۳۷۰).

اشکال این طریق آن است که «کهمس هلالی» تنها یک روایت از پیامبر ﷺ نقل کرده و آن نیز همین حدیث است.

۳-۲-۳. طریق سوم (ضعیف به دلیل ارسال)

این روایت از طریق قاسم بن زکریا ← ابوکریب ← ابن ادريس ← پدرش ← جدّه ← جعده بن هبیره ← پیامبر ﷺ نقل شده است:

«حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ زَكَرِيَّا الْمُطَرِّزُ، ثنا أَبُو كُرَيْبٍ، ثنا ابْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ جَعْدَةَ بِنِ هُبَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِي يَلِيهِ ثُمَّ الْآخَرُونَ أَرْدَلُ» (طبرانی، بی‌تا: ۲/۲۸۵).

سند این روایت با ارسال خفی مواجه است؛ زیرا «جعده بن هبیره» از صحابه صغیر

به شمار می‌رود و نمی‌توانسته بدون واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل کند (ابن ابی شیبہ، بی تا: ۱۷۸/۱۲). از این رو، این سند نیز همانند طریق پیشین با ضعف مواجه است. افزون بر این، هر دو سند، علاوه بر ضعف سندی، در تمامی طبقات به صورت واحد نقل شده‌اند.

۴. سیر نقل روایت در متون اهل سنت

به‌طور مشخص، مروزی (م. ۲۰۲ق) نخستین کسی است که از این روایت در جهت اثبات عدالت صحابه، تابعان و تابع تابعان بهره گرفته و تصریح می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پیروی از آنان امر کرده است (مروزی، ۱۴۰۸ق: ۱۵). بدین ترتیب، این روایت از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری، به‌عنوان یکی از مبانی فکری اهل سنت مورد توجه قرار گرفته است. استناد صریح مروزی به حدیث «خیر القرون» برای اثبات لزوم تبعیت از این سه طبقه نشان می‌دهد که این روایت همزمان با تثبیت مکاتب کلامی، از یک نقل صرف به مبنایی نظری در تثبیت عدالت مطلق قرون سه گانه نزد اهل سنت ارتقا یافته است. این تحول کارکردی، ضرورت پژوهش حاضر را برجسته می‌سازد؛ زیرا تبدیل این روایت به یک اصل عملی و کلامی، مستلزم بررسی دقیق زیرساخت سندی آن است که چنین استنتاج کلانی را در قرن دوم پشتیبانی کرده است.

پس از مروزی، حدیث «خیر القرون» به تدریج در جایگاه فقهی و مبانی رجالی اهل سنت تثبیت شد. جصاص (م. ۳۷۰ق) با اشاره به کثرت اخبار در این زمینه، آن‌ها را دالّ بر اجماع بر لزوم تبعیت و عدم مخالفت با این سه گروه دانسته است (جصاص، ۱۴۳۱ق: ۲۲/۸). همچنین ابن مهران اصفهانی (م. ۴۳۰ق) در کتاب الإمامة والرد علی الرافضة با استناد به این حدیث، اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بهترین امت‌ها معرفی می‌کند (ابن مهران الاصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۲۱۴). ابن تیمیه (م. ۷۲۸ق) نیز در الفرقان بین أولیاء الرحمن وأولیاء الشیطان با استناد به احادیثی درباره صحابه، از جمله حدیث «خیر القرون»، در صدد اثبات عدالت آنان برآمده است (ابن تیمیه، بی تا: ۲۰۵). ابن حجر در فتح الباری این دیدگاه را پذیرفته، هرچند افضل این سه طبقه را صحابه می‌داند (ابن حجر، ۱۳۷۹ق:

۶/۷. ابن ابی العز حنفی (م. ۷۹۲ق) نیز از قائلان به این نظر است (ابن ابی العز الحنفی، ۱۴۲۶ق: ۷۲).

در اغلب منابع روایی، عبارت «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي» بدین صورت نقل شده است (برای نمونه: ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ۷۶/۶؛ بخاری، ۱۴۱۰ق: ۳۶۳/۴؛ ترمذی، ۱۴۱۹ق: ۲۴۰/۴؛ مسلم بن حجاج، ۱۴۱۲ق: ۱۹۶۳/۴؛ نسائی، ۱۴۱۱ق: ۴۹۴/۳). در برخی منابع نیز صورت‌های دیگری از این حدیث گزارش شده است؛ از جمله: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي الَّذِي أَنَا فِيهِ» (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ۳۷۶/۳۰)، «خَيْرُكُمْ قَرْنِي» (همان: ۲۳۵/۷)، و در روایتی از مسلم: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ؟ قَالَ: قَرْنِي» (مسلم بن حجاج، ۱۴۱۲ق: ۱۹۶۳/۴). همچنین بخاری تعبیر «خیر امتی قرنی» را آورده است (بخاری، ۱۴۱۰ق: ۷۵/۶).

بر اساس این روایات، اهل سنت بر لزوم پیروی از صحابه، تابعان و تابع تابعان تأکید کرده و آنان را معیار حق و باطل دانسته‌اند و در این زمینه به حدیث «خیر القرون» استناد می‌کنند. برای انطباق حدیث با این سه طبقه، محدوده زمانی مشخصی برای واژه «قرن» تعیین شده است. ابن حجر دامنه زمانی «قرن» را بین ۱۰ تا ۱۲۰ سال دانسته، اما تصریح می‌کند که این بازه در هر دوره متفاوت است؛ بدین گونه که قرن صحابه تا سال ۱۱۰ق امتداد یافته است، زیرا «ابوطفیل عامر بن واثله» به عنوان آخرین صحابی تا آن زمان زنده بوده است.

قرن تابعین حدود ۷۰ تا ۸۰ سال و قرن تابع تابعان حدود ۵۰ سال به طول انجامیده و آخرین فرد از این طبقه تا سال ۲۲۰ق در قید حیات بوده است. وی همچنین بیان می‌کند که با پایان یافتن این دوره‌های برتر، بدعت‌ها و کژی‌ها در جامعه پدیدار شد (ابن حجر، ۱۳۷۹ق: ۵/۷).

این برداشت و نیز دیدگاه سایر عالمان اهل سنت مبنی بر عدالت تمامی صحابه، تابعان و تابع تابعان بر اساس حدیث «خیر القرون» - بر فرض صحت سند روایت - در چهار جهت با دیگر ادله ناسازگار است و با اشکالاتی مواجه می‌شود که در ادامه به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۵. تحلیل متن و نقد دلالت ادعاشده

در تحلیل روایت «خیرالقرون» بر پایه محتوا، توجه به این نکته ضروری است که مضمون روایت افزون بر بررسی سند و اسناد مربوط، از حیث مفاهیم اخلاقی، اجتماعی و دینی نیز اهمیت دارد. از این رو، ادعای اهل سنت مبنی بر دلالت این روایت بر عدالت سه طبقه نخست صدر اسلام، نیازمند تحلیل دقیق محتوایی است. بررسی این مسئله در چهار محور نشان می‌دهد که چنین دلالتی قابل پذیرش نیست.

۵-۱. معنای لغوی «خیر» و «قرن»

برای ارزیابی تاریخی الفاظ حدیثی، بهترین معیار، متن قرآن کریم است. افزون بر این، در سنجش تاریخی روایات، تنها کاربرد الفاظ در قرآن اهمیت ندارد، بلکه نحوه ترکیب واژگان و شکل‌گیری اصطلاحات جدید و نیز معانی تازه‌ای که برای الفاظ پدید آمده‌اند نیز شایان توجه است. بر این اساس، در ادامه دو واژه «خیر» و «قرن» بررسی می‌شود.

در قرآن کریم واژه «خیر» به دو گونه به کار رفته است: گاه به صورت اسمی و با معنای ای همچون حکمت (بقره: ۲۶۹)، مال (بقره: ۱۸۰ و ۲۱۵)، نیکان (ص: ۴۷)، اسب (ص: ۳۲)، هدایت (انفال: ۲۳)، وحی الهی (بقره: ۱۰۵) و غذا (قصص: ۲۴)؛ و گاه به صورت وصفی در معنای برتری و اسم تفضیل (بقره: ۱۹۷ و ۲۲۱؛ آل عمران: ۱۱۰).

در منابع لغوی نیز معنای اسمی «خیر» به «ضد شر» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۳۰۱/۴)، «رغبت نسبت به چیزی» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۲۳۲/۲) و هر آنچه انسان‌ها بدان تمایل دارند، مانند عقل، عدل، فضل و هر امر سودمند دیگر، تفسیر شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۰۰). بر این اساس، «خیر» در برابر شر قرار دارد و به هر چیزی اطلاق می‌شود که مورد رغبت انسان‌ها باشد؛ مانند عقل و عدالت. این خیر و خوبی گاه مطلق است، بدین معنا که در هر حال مطلوب شمرده می‌شود، و گاه نسبی است؛ مانند مال که ممکن است نسبت به فردی شر و نسبت به دیگری خیر باشد. بنابراین، «خیر» در برخی موارد معنایی اسمی دارد، مانند کاربرد آن به معنای مال، و در برخی موارد وصفی است و در معنای اسم تفضیل و برتری به کار می‌رود (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ۱۷۶/۳).

با توجه به آنچه گذشت، نه در قرآن و نه در منابع لغوی، واژه «خیر» به معنای «عدالت» به کار نرفته است. در روایت «خیر القرون» نیز این واژه معنایی وصفی دارد و با معنای عدالت متفاوت است. از این رو، تعبیر «خیر الناس» به معنای «بهترین مردم» است، نه اینکه «همه مردم عادل‌اند». در نتیجه، ممکن است یک نسل از نظر میانگین فضایل، برترین باشد، بی‌آنکه همه افراد آن عادل به شمار آیند.

واژه «قرن» در قرآن کریم پنج بار به کار رفته است (انعام: ۶؛ مریم: ۷۴؛ همان: ۹۸؛ ص: ۳؛ ق: ۳۶) و به معنای گروهی از مردم است که در یک زمان با یکدیگر زندگی می‌کنند و سپس گروهی دیگر جای آنان را می‌گیرند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۶۷). در این کاربردها، «قرن» هرگز به معنای اصطلاحی آن، یعنی صد سال، به کار نرفته است. در منابع لغوی نیز همین معنا برای آن ذکر شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۳/۳۳۴؛ جوهری، ۱۳۷۶ق: ۶/۲۱۸۰).

با این حال، ابن حجر برای انطباق این حدیث با طبقات صحابه، تابعین و تابع تابعین، دیدگاه کسانی را مطرح کرده است که «قرن» را به معنای صد سال دانسته‌اند و در توضیح آن می‌نویسد که معیار، حال اکثریت صحابه است نه موارد نادر؛ زیرا بیشتر آنان در حدود هفتادسالگی درگذشته‌اند. خود ابن حجر نیز میانگین سن آنان را همان هفتاد سال دانسته است (ابن حجر، ۱۳۷۹ق: ۵/۷). بر این اساس، واژه «قرن» در این حدیث شامل تمامی افرادی است که در دوره آن حضرت زندگی می‌کرده‌اند؛ خواه در شمار صحابه قرار گیرند یا چنین عنوانی بر آنان اطلاق نشود.

۲-۵. تعارض با آیات قرآن

قول به عدالت تمامی صحابه، تابعین و تابع تابعین با برخی آیات قرآن در تعارض است؛ زیرا در پاره‌ای از آیات، برخی از صحابه مورد مذمت قرار گرفته و اعمال خلاف آنان یادآوری شده است که با ادعای عدالت عام سازگار نیست. از جمله آیاتی که بر وجود نفاق در میان برخی از صحابه دلالت دارد، آیه ۱۰۱ سوره توبه است: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ (توبه: ۱۰۱)؛ «و از ساکنان مدینه، کسانی هستند که بر نفاق خو گرفته‌اند؛ تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم». این آیه نشان

می‌دهد که برخی از اهل مدینه بر نفاق مداومت داشته‌اند (طباطبائی، ۱۳۹۰ش: ۳۷۶/۹). از تعبیر آیه استفاده می‌شود که این گروه چنان در کار خود مهارت داشته‌اند که می‌توانستند در صف مسلمانان راستین جای گیرند، بی‌آنکه شناخته شوند.

همچنین در سوره حجرات آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (حجرات: ۶)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری برای شما آورد، درباره آن تحقیق کنید». غالب مفسران تصریح کرده‌اند که این آیه درباره «ولید بن عقبه» نازل شده است که خبری نادرست برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۱۵۲/۲۲؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۲۱ق: ۳۹۸/۷). این گونه آیات نشان می‌دهد که تعمیم عدالت به تمامی صحابه با ظاهر برخی آیات قرآن سازگار نیست.

در مقابل، آیاتی نیز وجود دارد که به سبب حمایت صحابه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پایداری آنان در شرایط دشوار، از آنان تمجید کرده است. از جمله در ماجرای بیعت رضوان می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح: ۱۸). همچنین در سوره بقره آمده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...﴾ (بقره: ۱۴۳). در سوره فتح نیز برخی ویژگی‌های اصحاب چنین توصیف شده است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُغَّاءً سِجْدًا يَنْتَعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ (فتح: ۲۹). افزون بر این، در سوره آل عمران آمده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران: ۱۱۰). از ابن عباس نقل شده است که مخاطب این آیه مهاجرانی هستند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند (نسائی، ۱۴۱۰ق: ۳۱۹/۱). همچنین آیه ۱۰۰ سوره توبه می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾؛ «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند».

اهل سنت برای اثبات عدالت صحابه به این دسته از آیات تمسک کرده و معتقدند که خداوند صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را تعدیل کرده و نیازی به تعدیل دیگران نیست. ابن حجر

این دیدگاه را به تمامی عالمان اهل سنت نسبت داده است (ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ۱/۱۶۲). با توجه به آن که آیات مرتبط با یک موضوع در قرآن به صورت یکجا نیامده و در سیاق‌های گوناگون و به تناسب نازل شده‌اند، برای دستیابی به داوری جامع باید مجموعه آیات مرتبط در کنار یکدیگر بررسی شود. چنان که ملاحظه شد، درباره صحابه دو دسته آیات وجود دارد: آیاتی در مقام سرزنش و آیاتی در مقام مدح. از این رو، نمی‌توان تنها به آیات تجلیل اکتفا کرد و از آیات نکوهش چشم پوشید. نتیجه آنکه صحابه، همانند سایر انسان‌ها، به دو گروه نیک و بد تقسیم می‌شوند: هرگاه اعمال صالح انجام داده‌اند، مورد ستایش قرار گرفته‌اند و هرگاه دچار انحراف شده‌اند، مورد تذکر و نکوهش واقع شده‌اند. در نتیجه، با اثبات نشدن عدالت تمامی صحابه، عدالت دو طبقه پس از آنان به طریق اولی قابل اثبات نخواهد بود.

۳-۵. تعارض با سائر روایات و حکم عقل

برای دستیابی به مقصود اصلی گوینده، گردآوری تمامی قرینه‌های متصل و منفصل ضروری است. قرینه‌های متصل، مانند فضای صدور روایت، تعلیل، پرسش و پاسخ و مانند آن، معمولاً در متن روایت قابل شناسایی‌اند؛ در حالی که برای دستیابی به قرینه‌های منفصل باید به دیگر سخنان گوینده که با متن مورد بحث ارتباط دارند مراجعه کرد. با کنار هم نهادن این قرینه‌ها روشن می‌شود که برخی از آن‌ها نقش مخصص، مقید، مبین و گاه شارح، ناسخ یا معارض را ایفا می‌کنند.

اهل سنت با استناد به حدیث «خیر القرون» در صدد اثبات عدالت سه طبقه یادشده هستند و از آن، لزوم پیروی از آنان را نتیجه می‌گیرند. با این حال، این حدیث با چند روایت دیگر در تعارض قرار می‌گیرد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

نخستین مورد، تعارض حدیث «خیر القرون» با حدیث «ثقلین» است. این حدیث در منابع فریقین به صورت متواتر نقل شده است (عاملی، ۱۴۲۶ق: ۱۰۵/۱۵). بر اساس حدیث ثقلین، برای اهل بیت مرتبه‌ای فراتر از عدالت، یعنی عصمت، اثبات می‌شود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت را همتای قرآن قرار داده و تمسک به هر دو را موجب مصونیت از

گمراهی دانسته است. بدیهی است که اگر اهل بیت در معرض خطا، اشتباه، نسیان یا دروغ بودند، تمسک به آنان نمی توانست موجب امنیت از ضلالت شود (همان: ۱۰۷/۱۵). دومین روایتی که با حدیث «خیر القرون» در تعارض قرار می گیرد، روایتی است که در منابع فریقین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ الْمَطَرِ لَا يُدْرَى آخِرُهُ خَيْرٌ أَمْ أَوَّلُهُ» (أبی داود طیالسی، ۱۴۱۹ق: ۵۱۱/۳؛ ابن أبی جمهور، ۱۴۰۵ق: ۳۳/۱؛ ابن حبان، ۱۴۱۴ق: ۲۰۹/۱۶؛ ترمذی، ۱۴۱۹ق: ۱۵۲/۵). بر اساس این روایت، میان نسل های امت اسلامی تفاضل قطعی بیان نشده و مشخص نیست که آغاز آن برتر است یا انجام آن. این مضمون، بر نوعی برابری میان نسل های نخست و نسل های بعدی دلالت دارد. هرچند ممکن است این روایت از سوی برخی عالمان اهل سنت به معنایی دیگر تفسیر شود، وجود روایتی که بر عدم تفاضل قطعی دلالت دارد، احتمال برداشت مبتنی بر «عدالت مطلق سه قرن نخست» را تضعیف می کند.

سومین روایتی که با این مضمون در تعارض قرار می گیرد، حدیثی است که در منابع شیعه نقل شده است. هرچند این روایت به دلیل نقل آن در منابع شیعه به تنهایی نمی تواند به عنوان دلیل مستقل مورد استناد قرار گیرد، اما می تواند نقش مؤید داشته باشد. در این روایت آمده است: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: اللَّهُمَّ لَقِّنِي إِخْوَانِي - مَرَّتَيْنِ - فَقَالَ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَمَا نَحْنُ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: لَا، إِنَّكُمْ أَصْحَابِي، وَإِخْوَانِي قَوْمٌ مِنْ آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا بِي وَلَمْ يَرُونِي... أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى يُنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غَبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ» (صفار، ۱۴۰۴ق: ۸۴/۱). بر اساس این روایت، مؤمنانی که در آخر الزمان زندگی می کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده اند، از جایگاهی والا برخوردارند.

افزون بر این، روایت «خیر القرون» نه تنها با برخی روایات دیگر در تعارض قرار می گیرد، بلکه با حکم عقل نیز ناسازگار می نماید؛ زیرا از منظر عقل، صرف دیدار یا مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنهایی موجب تحقق عدالت در انسان نمی شود. عدالت، صفتی است که در نتیجه مداومت بر انجام واجبات و ترک محرمات حاصل می شود؛ خواه شخص توفیق دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله را یافته باشد یا نیافته باشد.

۴-۵. تعارض با واقعیات تاریخی

در صورت پذیرش دیدگاه اهل سنت مبنی بر عدالت تمامی افراد سه طبقه نخست، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که چگونه این سه قرن «شریف‌ترین قرون» دانسته شده‌اند، در حالی که در همین بازه زمانی بدعت‌های متعددی پدید آمده است. از جمله می‌توان به شکل‌گیری فرقه‌های گوناگون اشاره کرد: «خوارج» که در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام ظهور کردند و سپس استمرار یافته و به شاخه‌های مختلف تقسیم شدند (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۶ق: ۱۲۹)؛ «مرجئه» که پایه‌گذار آن حسن بن محمد حنفیه بوده و در اواخر قرن نخست درگذشته است (همان: ۷۵)؛ «قدریه» که توسط معبد بن عبدالله جهنی بصری (م. ۸۰ق) آغاز شد و پس از او غیلان بن مسلم دمشقی این جریان را ادامه داد (همان: ۷۹)؛ و «معتزله» که به‌وسیله واصل بن عطا بنیان‌گذاری شد (همان: ۹۹). بر این اساس، بسیاری از مذاهب و فرقه‌های باطل در اواخر قرن نخست و اوایل قرن دوم هجری پدید آمده‌اند. با وجود چنین تحولاتی، اطلاق عنوان «خیر القرون» بر این سه قرن، نیازمند تبیین است.

اشکال دیگر آن است که بر اساس گزارش‌های تاریخی، در میان صحابه نزاع‌ها و درگیری‌های مسلحانه رخ داده است. در سال ۳۵ق، به دنبال نارضایتی از برخی عملکردهای حکومتی عثمان بن عفان، گروهی علیه او شورش کردند و وی به قتل رسید؛ بنا بر نقل تاریخ، شماری از صحابه نیز در این واقعه حضور داشتند (طبری، ۱۴۰۷ق: ۹۴/۳). همچنین در سال ۳۶ق جنگ جمل میان عایشه، طلحه و زبیر از یک سو و امیرالمؤمنین علی علیه السلام - خلیفه وقت - از سوی دیگر رخ داد، در حالی که هر دو طرف از چهره‌های سرشناس صحابه بودند (همان: ۴۰/۳). افزون بر این، در ماجرای خالد بن ولید و قتل مالک بن نویره نیز گزارش‌هایی در منابع تاریخی آمده است (همان: ۲۷۳/۲). این وقایع تاریخی با ادعای عدالت همگانی صحابه قابل جمع نیست و دست‌کم پرسش‌هایی جدی در این زمینه ایجاد می‌کند.

اشکال دیگر به حضور برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در واقعه کربلا و مشارکت آنان در قتل امام حسین علیه السلام بازمی‌گردد. از جمله «عزره بن قیس احمسی» که بنا بر گزارش

ابن حجر در *الإصابة* در شمار صحابه رسول خدا ﷺ بوده است (ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ۹۷/۵) و به گفته طبری در کربلا حضور داشته است (طبری، ۱۴۰۷ق: ۳۱۷/۳). همچنین «عبدالرحمن بن ابی سبره» که به گفته نمری نام او «عزیر» بوده و پیامبر اکرم ﷺ نامش را به «عبدالرحمن» تغییر داده است (نمری القرطبی، ۱۴۱۲ق: ۸۳۴/۲)، در روز عاشورا در سپاه بنی امیه حضور داشت و علیه امام حسین ﷺ جنگید (طبری، ۱۴۰۷ق: ۳۱۷/۳). افزون بر این، «اشعث بن قیس» - که نام اصلی او معدیکرب، از راویان بخاری، ملقب به اشعث و کنیه اش ابامحمد بوده است (ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ۲۳۹/۱) - نیز بنا بر گزارش طبری در کربلا حضور داشته است (طبری، ۱۴۰۷ق: ۳۱۷/۳).

مشارکت حتی شمار محدودی از صحابه در واقعه کربلا و شهادت امام حسین ﷺ، تعارضی بنیادین در چارچوب نظریه عدالت عام صحابه ایجاد می کند؛ زیرا فضیلت و مرجعیت نسل نخست، که مبنای عدالت و حجیت آنان برای نسل های بعدی تلقی می شود، مستلزم التزام به عالی ترین موازین اخلاقی و دینی است. وقوع چنین رخدادهایی، هرچند از سوی گروهی اندک، کلیت این مدعا را با چالش مواجه می سازد.

بر اساس آنچه گذشت، روایت «خیر القرون» هم از جهت سند و هم از جهت دلالت با اشکالاتی روبه روست و نمی توان صرفاً با استناد به آن، به عدالت سه طبقه نخست حکم کرد. با این حال، صرف نظر از مباحث سندی، می توان تفسیری معقول از این روایت ارائه داد و آن اینکه در سه طبقه نخست، اکثریت افراد آن دوره از سجایای اخلاقی و پایبندی به شریعت برخوردار بوده اند و همین غلبه اکثریت صالح، سبب اطلاق عنوان «خیر القرون» بر آن دوره شده است.

نتیجه گیری

حاصل بررسی های انجام شده در این پژوهش در سه محور قابل جمع بندی است:

۱. از نظر سندی، طریق اصلی روایت (از طریق ابراهیم بن یزید) به دلیل وجود ارسال خفی و نیز کثیرالارسال بودن راوی، و دو طریق دیگر به سبب حضور راویان ضعیف (حماد بن یزید و جعدة بن هبیره)، در مجموع «ضعیف» ارزیابی می شود؛

از این رو، این روایت برای استناد در مسئله‌ای اعتقادی مانند «عدالت مطلق سه قرن نخست» قابل اتکا نیست.

۲. بر اساس روش حلقه مشترک، پیشینه روایت حداکثر به اواخر قرن نخست هجری - پیش از وفات ابراهیم نخعی در سال ۹۶ قمری - بازمی‌گردد؛ با این حال، عدم نقل آن از سوی دیگر صحابه و انحصار روایت در یک راوی، احتمال جعل یا شکل‌گیری آن در همین دوره را تقویت می‌کند.

۳. از نظر دلالتی، حتی در صورت فرض صحت سند، مفاد روایت - که بر خیریت مردم عصر پیامبر ﷺ و دو قرن پس از آن دلالت دارد - هرگز به معنای «عدالت تک‌تک افراد» و «حجیت مطلق اخبار آنان» نیست؛ بلکه حداکثر بر غلبه فضیلت در آن دوره دلالت می‌کند. افزون بر این، چنین برداشتی با برخی آیات قرآن (از جمله حجرات، توبه و منافقون) و نیز شواهد تاریخی مانند درگیری‌های میان صحابه، قتل عثمان و حضور برخی صحابه در واقعه کربلا در تعارض جدی قرار می‌گیرد. بر این اساس، استناد به این حدیث برای اثبات عدالت صحابه و تابعین، استنادی استوار و قابل دفاع به نظر نمی‌رسد.

فهرست منابع

کتابها

- قرآن کریم .

۱. أبي داود طيالسي، أبو داود سليمان بن داود بن الجارود، (۱۴۱۹ق)، مسند أبي داود الطيالسي، تحقيق: محمد بن عبد المحسن تركي، مصر: دارهجر.
۲. ابن أبي العز الحنفي، صدر الدين محمد بن علاء الدين، (۱۴۲۶ق)، شرح العقيدة الطحاوية، تحقيق: جماعة من العلماء، بی جا: دارالسلام.
۳. ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، (۱۴۰۵ق)، عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، قم: دارسيد الشهداء.
۴. ابن أبي شيبة، ابوبكر عبد الله بن محمد، (بی تا)، مصنف ابن أبي شيبة، تحقيق: محمد عوامة، بی جا: دارالقبلة.
۵. ابن تيميه، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم، (بی تا)، الفرقان بين أولياء الرحمن وأولياء الشيطان، بی جا: بی نا.
۶. ابن حبان، محمد بن حبان، (۱۴۱۴ق)، صحيح ابن حبان، تحقيق: علي بن بلبان و دیگران، بيروت: مؤسسة الرسالة، دوم.
۷. ابن حجر، أبو الفضل احمد بن علي، (۱۴۱۵ق)، الاصابه فی تمييز الصحابه، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و دیگران، بيروت: دار الكتب العلمية.
۸. _____، (۱۳۷۹ق)، فتح الباري، تحقيق: محب الدين الخطيب، بيروت: دار المعرفة.
۹. ابن حنبل، احمد بن محمد، (۱۴۱۶ق)، مسند أحمد بن حنبل، تحقيق: عامر غضبان و دیگران، بيروت: مؤسسة الرسالة.
۱۰. ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاييس اللغة، قم: مكتب الاعلام الاسلامي.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بيروت: دارصادر.
۱۲. ابن مهران الأصهباني، أبونعيم أحمد بن عبد الله، (۱۴۱۵ق)، الإمامة والرد على الرافضة، تحقيق: علي بن محمد بن ناصر الفقيهي، مدينه: مكتبة العلوم والحكم، سوم.

١٣. البزار، أبو بكر أحمد بن عمرو، (١٤٣٠ق)، مسند البزار، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله و ديكران، مدينه: مكتبة العلوم والحكم.
١٤. الذهبي، شمس الدين أبو عبد الله محمد، (١٤٠٥ق)، سير أعلام النبلاء، تحقيق: شيخ شيعب الأرناؤوط و ديكران، بى جا: مؤسسة الرسالة.
١٥. النمري القرطبي، أبو عمر يوسف بن عبد الله، (١٤١٢ق)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، بيروت: دار الجيل.
١٦. بخارى، محمد بن اسماعيل، (١٤١٠ق)، صحيح البخاري، مصر: وزارة الاوقاف.
١٧. ترمذى، محمد بن عيسى، (١٤١٩ق)، سنن الترمذى، تحقيق: احمد محمد شاكر، قاهره: دار الحديث.
١٨. جصاص، أحمد بن علي أبو بكر رازي، (١٤٣١ق)، شرح مختصر الطحاوي، تحقيق: عصمت الله عنايت الله محمد و ديكران، بى جا: دار البشائر و دار السراج.
١٩. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، (١٤١٢ق)، مفردات الفاظ القرآن، تحقيق: بيروت: دار الشامية.
٢٠. سبحانى تبريزى، جعفر، (١٤٢٦ق)، المذهب الاسلامى، بيروت: دارالولاء.
٢١. ———، ———، (١٤٢١ق)، مفاهيم قرآن، قم: موسسه امام صادق عليه السلام.
٢٢. صفار، محمد بن حسن، (١٤٠٤ق)، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليه وآله، تحقيق: كوجه باغى و ديكران، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
٢٣. طباطبائي، محمد حسين، (١٣٩٠ش)، الميزان، بيروت: مؤسسة الأعلمي، دوم.
٢٤. طبرى، محمد بن جرير، (١٤٠٧ق)، تاريخ الأمم والرسل والملوك، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٥. طبرانى سليمان بن احمد، (بى تا)، المعجم الكبير، قاهره: مكتبة ابن تيمية، دوم.
٢٦. عاملى، جعفر مرتضى، (١٤٢٦ق)، الصحيح من سيرة النبي الأعظم، قم: دار الحديث.
٢٧. علائى، أبوسعيد بن خليل، (١٤٠٧ق)، جامع التحصيل في أحكام المراسيل، تحقيق: حمدي عبدالمجيد سلفي، بيروت: عالم الكتب، دوم.
٢٨. فراهيدى، خليل بن أحمد، (١٤٠٩ق)، كتاب العين، قم: نشر هجرت.
٢٩. مروزى، محمد بن نصر، (١٤٠٨ق)، السنة، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
٣٠. مسلم بن حجاج، (١٤١٢ق)، صحيح مسلم، قاهره: دار الحديث.

۳۱. مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۳۳. نسائی، أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن، (۱۴۱۱ق)، *سنن نسائی*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۴. نوری، السید أبو المعاطی و دیگران، (۱۴۱۲ق)، *الجامع فی الجرح والتعدیل*، بیروت: المزروعہ، بنایة الایمان.

مقالات

۱. آقایی، سید علی، (۱۳۹۱ش)، *حلقه مشترک و پیوند آن با اصطلاحات حدیثی، تاریخ و تمدن/سلامی*، (۱۵)، ۵۹-۹۷.